

قبل از حراج ایران

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

پیش برد مبارزه ای که مردم و اپوزیسیون ایرانی در جهت تغییر رژیم جمهوری اسلامی آغاز کرده بودند باید به طور مداوم در سایه شرایط جدیدی که حادث می شود مورد ترمیم و تکمیل قرار گیرد. اخیرا اخبار و گزارشهای مربوط به ایران بر حول محور پرونده فعالیتهای هسته ای جمهوری اسلامی شکل گرفته است. در طول چند ماه گذشته اکثر وقت و توجه اپوزیسیون نیز روی موضوع قتل زهرا کاظمی، جایزه نوبل شیرین عبادی و نیز فشارهای بین المللی در رابطه با پرونده اتمی رژیم متمرکز شده است. آیا علت فروکش کردن توجهات به مبارزات اجتماعی و سیاسی ناشی از کاهش این مبارزات است و یا آنکه توجهات به طور کاذب به سوی مسائل دیگری رفته است؟ آیا مبارزه برانداز دچار فرسایش شده است و یا اینکه نیروهایی که باید به این مبارزه بپردازند به امور دیگری اشتغال دارند؟ این مقاله تلاش می کند که به پرسشهای فوق پاسخ گفته و توضیحاتی درباره فعال کردن مبارزه تغییر آفرین در ایران ارائه دهد.

*

نخست به بررسی گذرای سه موضوع خبری مهمی که در ماههای گذشته مطرح بود بپردازیم.

پرونده قتل زهرا کاظمی

پس از تلاشهای فراوان مدافعان حقوق بشر، جمهوری اسلامی با ترتیب دان نمایش محاکمه یکی از ماموران دست پنجم خود تلاش کرد به این فشارها پاسخ دهد. اما نتیجه ای حاصل نشد. لیکن با این مانور، حکومت ایران این پرونده را نیز مانند سایر موارد دیگر به حوزه بایگانیهای تاریخ جنایت در جمهوری اسلامی احاله داد و موفق شد این را نیز مشمول زمان کند. بار دیگر فرصتی نسبی اما قوی برای فشار وارد ساختن بر نظام، در چنبره ی نبردهای فرسایشی، که رژیم در زمینه آن به درجه تبحر مطلق رسیده است، افتاد و از دست رفت. تجربه ای تکراری برای آنکه بدانیم نمونه هایی از این دست، در بهترین حالت، کارکردی محدود و گذرا دارد و نمی تواند بستری برای تغییر آفرینی باشد.

جایزه صلح نوبل

در اینجا نیز به فاصله کمتر از دو هفته برای همگان مشخص گردید که دردها و مشکلات در ایران به دلیل ماهیت ساختاری خود پاسخ ساختاری می طلبد. پاسخ نمی تواند فردی باشد. هر چند که عملکرد شیرین عبادی، به شرط آنکه بر حول محورهای جناحی و خط قرمزهای نظام نچرخد، می تواند تا حدی تاثیر گذار باشد، اما در این باره هیچ گونه توهمی نباید داشت. بنابراین برای دردهای بنیادین ایران، نوبل صلح، مسکنی بیش نخواهد بود، نیاز به درمانهای ریشه ای است.

پرونده اتمی ایران

بر سر این موضوع باید سه محور خارجی تاثیر گذار را تفکیک کنیم: 1- استراتژی اروپا که تلاش دارد ایران را از ملاحظه سلاح اتمی به عنوان یگانه امید باقی ماندن خود در آینده منصرف کند و مسیر دیگری را برای بقای رژیم به او نشان دهد. 2- خط آمریکا که امیدوار

است از این طریق رژیم را تضعیف و شرایط جایگزینی آن را با آلترناتیو مطلوب خود فراهم آورد. 3- استراتژی اسرائیل که امیدوار است به بهانه فعالیتهای اتمی، ایران را از طریق نظامی تخریب و برای دراز مدت، شریط را برای تسلط مطلق بر خاورمیانه فراهم کند. هدف این است که در سده آینده ایران هرگز به یک رقیب اقتصادی یا خطر نظامی برای او تبدیل نشود.

کشورهای مختلف بسته به اینکه منافع خود را در کدام یک از این سه استراتژی می بینند به فعالیت مشغول هستند. دیدیم که این هفته چگونه وزرای امور خارجه سه کشور مهم اروپایی به ایران رفتند تا مقامات جمهوری اسلامی را متقاعد سازند که استراتژی آنها به عنوان یگانه خطی که حفظ رژیم کنونی را در خود دارد به نفع نظام است و بهتر است به آن توجه کنند. این اقدام آنها را باید به معنای آغاز شکل گیری یک حکومت فرا ایرانی برای ایران در نظر بگیریم. به عبارتی، حکومت بین المللی جمهوری اسلامی. زیرا از دیدگاه بریتانیا، آلمان و فرانسه، این دیگر مقامات جمهوری اسلامی نیستند که قادرند درباره خیر و صلاح خود تصمیم بگیرند. تصمیمات درست برای بقای رژیم از این پس در لندن و برلن و پاریس اتخاذ خواهد شد. تهران دیگر پایتخت سیاسی ایران نیست. این استراتژی که سالهاست در زمینه های مختلف توسط لندن نسبت به آخوندها اعمال می شود اینک حالت عادی به خود گرفته و به طور عملی و غیر رسمی اداره امور ایران را در عرصه سیاست خارجی به عهده بیگانگان می گذارد.

نفرت داخلی، هر چه بیشتر رژیم را به سمت جلب نظر و جذب محبت و توجه بیرونی سوق می دهد. رژیمی که برای بقای خود در داخل کشور باج می گیرد، مجبور است برای حفظ حیات خود، به خارج باج بدهد. این روند البته برای رژیم وطن فروشی مانند جمهوری اسلامی کمترین اهمیتی ندارد. فقط کافی است که اربابان اروپایی رژیم، حرمت ظاهری او را قدری حفظ کنند. چیزی که البته همیشه هم ممکن نیست. گزارشهای برخی منابع بیان کرده است که لحن وزرای امور خارجه این سه کشور با مقامات جمهوری اسلامی بسیار تند و آمرانه بوده است. اما برای کسانی که عقده های حقارت خود را با زور و شکنجه و اعدام بر سر یک ملت مظلوم خالی می کند شاید این، زیاد مشکل آفرین نباشد.

به هر حال، هر چقدر هم از این پس خامنه ای و خاتمی و رفسنجانی گلویشان را باد کنند که از اقتدار و حاکمیت ملی دم بزنند، برای همگان در جریان این ماجرا مشخص شد که وابستگی و نوکر صفتی ملاها نسبت به حامیان غربیشان مرز جدیدی را از چند روز پیش درنوردید و آن، علنی شدن این نکته بود که آینده رژیم را نه تهران، که مثلث لندن، پاریس و برلن تعیین می کند.

آمریکا و اسرائیل صد البته از این قیمومت خواهی حکومت ایران و درخواست سفر سه وزیر امور خارجه اروپایی به تهران ناراضی هستند. برای آمریکا به سلطه کشیدن ایران، در جهت تشکیل محور بغداد-تهران-کابل، بسیار ضروری است، زیرا این پایه جهان گشیایی آمریکا را در آسیای جنوب شرقی و آسیای مرکزی در چند ده سال آینده تشکیل می دهد. چیزی که برای اروپا کابوسی تلخ است.

نباید فراموش کنیم که تضاد میان سرمایه داری آمریکا و سرمایه داری اروپا بسیار جدی است. مشابهت ذاتی این دو سرمایه داری را نباید به معنای یکسان بودن منافع آنان قلمداد کنیم. جهان کنونی با منابع محدود خود توان پاسخگویی به نیازهای تعداد محدودی از انسانها را با یک سطح زندگی بالا دارد. بنابراین کشورهای سرمایه داری از حالا برای تصاحب ثروتهای جهان به تدریج تعارفات را کنار گذاشته و کاشتن مهره های خود را در صفحه شطرنج جهانی برای دهه های آینده آغاز کرده اند. در این راستاست که می بینیم چگونه در میان کشورهای اروپایی گرایش به خروج از ناتو و تشکیل نیروی مستقل نظامی اتحادیه اروپا تقویت شده است.

نقش خاورمیانه و جایگاه ایران

منطقه خاورمیانه در این میان حساسترین بخش صفحه شطرنج است. زیرا بیش از نیمی از سوخت جهان در چند کشور این منطقه نهفته است و به همین دلیل است که هم اسرائیل،

به عنوان ابرقدرت آینده منطقه ای، هم آمریکا به عنوان تک ابرقدرت جهانی، هم روسیه ابرقدرت سابق جهانی و هم اتحادیه اروپا، به عنوان رقیب تک ابرقدرت کنونی، نسبت به این منطقه طمع و حرص بسیار دارند. به دلیل این اهمیت، سرنوشت سیاسی ملتهای منطقه هر چه بیشتر به هیچ انگاشته شده و قدرتهای بزرگ سرمایه داری به **تصرف سیاسی** یا **اشغال نظامی** کشورهای منطقه مشغول هستند. در پاسخ به تصرف نظامی عراق توسط آمریکا، متحدین اروپایی متشکل از بریتانیا، فرانسه و آلمان روز سه شنبه گذشته با فرستادن وزرای امور خارجه خود، ایران را به اشغال سیاسی خویش درآوردند. کل نظام جمهوری اسلامی، که زمانی داعیه فتح قدس را از طریق کربلا داشت، در مقابل این عملیات اشغالگرانه تنها توانست چند صد شبه دانشجوی پاسدار را بسیج کند. اما سایر مقامات نظام به راحتی تسلیم اشغال سیاسی ایران شدند و مدارک لازم را نیز در این باره امضاء کردند. بر این اساس می بینیم که گام اول برای **غیر ایرانی کردن حاکمیت ایران** آغاز شده است. زیرا با این روند، حکومت ضد ایرانی جمهوری اسلامی که 25 است به نمایندگی از جانب سرمایه داری اروپا و ژاپن و با نیت خدمت سیاسی به آمریکا و صهیونزم منطقه ای، ایران را به اشغال خود درآورده بود، اینک روندی را آغاز کرده است که بر اساس آن اداره امور ایران را بعد از رفتن خود به مکانیزمی خواهد سپرد که تصمیم گیرندگان آن، غیر ایرانی هستند. باز یک بار دیگر، در زیر چشمان خمار و خواب یک ملت مسخ شده و یک اپوزیسیون فرسوده، غریبهها، همانند آنچه بر سر افغانستان و عراق آوردند، سرنوشت تاریخی کشوری را که کهن ترین تمدن شهری را در خود جای داده بود، به دست می گیرند. با روند کنونی و اگر ایرانیان به خود نیابند، اروپا و آمریکا و اسرائیل مقدمات لازم را برای اداره ایران به دست ایرانیان اما به اراده غیر ایرانیان آماده می کنند. در آن صورت به قول پیری : خوشا به حال آنانکه مردند.

در چنین شرایطی می بینیم که چگونه احادی نمی جنبند. در داخل کشور تنها حرکتی محدود اعتراضی است که در جریان است و چالش واقعی انسان ایرانی هم اکنون برای فقرا تهیه نان شب و اجاره خانه است و برای ثروتمندانش، یافتن راههای جدید لذت جویی مادی و جنسی. در خارج از کشور نیز شاهدیم که چگونه حتی اپوزیسیون رادیکال و برانداز آن که سالها **مبارزه برای مبارزه کردن** را جایگزین **مبارزه برای دستیابی به هدف** کرده بود مجبور می شود در طی جشنی که، چیز زیادی از فرهنگ و هنر ملی و مردمی ایرانی دربرداشت با تایید کدها و ارزشهای سیستم نابرابر حاکم بر جهان، بر شیوه مبارزه قهرآمیز بدرود گوید و به صف طرفداران فراندوم بپیوندد.

اکثریت مطلق ایرانیان خارج از کشور به امر "خطیر" کسب درآمد مشغولند و سایرین نیز در بحثهای نازیبا مشغولند که نقش اصلی آن، تسهیل عدم وارد شدن به عرصه ی عمل است.

پارادوکس رژیم ضعیف ، اپوزیسیون ضعیف تر

بدین گونه وارد موقعیت پرتناقضی می شویم. در حالیکه رژیم جمهوری اسلامی در تضادهای ساختاری خود غوطه ور است و مجبور است اداره امور خارجی کشور را به اروپاییان واگذار کند، در حالیکه بحران مشروعیت سراپای رژیم را فراگرفته و چشم انداز سیاه اقتصادی و اجتماعی در مقابل اوست، مخالفان رژیم روحیه باخته و قافیه را گم می کنند و در چاله راههایی می فتند که از دل آن، جز خط سازشهایی ضد مردمی با قدرتمندان بیگانه چیزی بیرون نمی آید.

آیا این مردم مظلوم و ستمدیده حتی حق این را هم ندارند که گروهی از فرزندانش به یک مبارزه واقعی بنیادی بر علیه ستمگران و جنایتکاران حاکم پای بگذارند و در میانه راه دچار وسوسه های قدرت طلبی، شخصیت پرستی و ایدئولوژی زدگی دچار نشوند، فقط به منافع آنان بیندیشند و خط مبارزه را با منطق و عدالت و صداقت تا به نهایت خود، که آزاد سازی مردم است، به پیش برند ؟ مردم ما آیا حتی لایق این نیستند که حداقل یک سازمان مبارز و انقلابی برایشان از جان و دل مایه بگذارد، اشتباهات و خطاهایش را بی پرده بگوید، کسانی را که از خود رنجانده است به آغوش مبارزه بازگرداند و با احترام به دیگران و تفاوتهايشان، زمینه موفقیت در مبارزه را فراهم کند ؟

آیا این حق خلقی که بهترین فرزندان را در اختیار سازمانهای سیاسی گذاشت تا پس از بیست سال مبارزه مسلحانه، در سال 1382 خواستههای جریانهای اصلاح طلب را در سال 1380 بیان کند که "ما خواهان رفراندوم تحت نظر سازمان ملل هستیم"؟

از این مثالها زیاد است، هرکدام از سازمانها و شخصیتها سیاسی ما با خودخواهیهای منتج از فرهنگ عقب مانده سیاسی ایرانی، قربانی جاه طلبیها و حب ذاتهای فردی و تشکیلاتشان شدند و با این اشتباهات خود، هزاران و هزاران نیروی بالغ و فداکار و رزمنده را سوزاندند. اما گفتن این نکات امروز چه سودی دارد جز آنکه در تاریخ ثبت شود تا ببینیم ملتی که فرصتها را می سوزاند و خود را اسیر اشتباهات خویش می سازد، لایق چه حقارتها که نیست.

سرنوشت مردم ایران اینک برآستی در دست اندک انسانهایی است که من هنوز در ایمان استوارشان باور دارم. باوری که امیدوارم از واقعیت به دور نباشد، چه اگر باشد بدا به حال این ملت.

آنانکه می توانند

اندکی انسانهایی که بتوانند، حتی در این شرایط سخت ستم سالاری که نفس از نفسدار برنمی آید و قله های روشن آرزو به دره های تاریک ناامیدی بدل شده است، با اتکا به عشق عمیق خود به انسان برخیزند. آن اندکی که بتوانند نشان دهند هیچ قدرتی، نه اراده شوم اسراییل، نه نیت ناپاک آمریکا و نه سودجویی نامردانه اروپا، از اراده ملتی که بخواهد حرمت و حقوق خود را حفظ کند برتر نیست، آنچنانکه مردم غیور فلسطین نیم قرن است که این را ثابت کرده اند و آنچنانکه عراقیانی که به صدام و آمریکا اجازه دادند بر کشورشان این گونه روا دارند، امروز نه با شعار که با شعور به پاخاسته اند و نخستین ارتش جهان را در محصمه ای گرفتار ساخته اند که بیش از 600 سرباز آمریکایی تاکنون فرار را بر قرار ترجیح داده اند. هیچ ملتی که نخواهد تسلیم شود، تسلیم شدنی نیست، هیچ ملتی که نخواهد بمیرد، مردنی نیست، هیچ ملتی که استبداد را نخواهد، زیر استبداد نخواهد زیست، پس چرا ما نه. کفایت به آنچه در هفته های گذشته در بولیوی گذشت بنگریم. ملتی که جزو محرومترین ملت‌های جهان است، برای دفاع از سرمایه ملی خود که قرار بود توسط رئیس جمهور دست نشانده این کشور عازم آمریکا شود بپا خاست و با دادن نزدیک به 80 کشته و صدها مجروح مانع از این امر شد و به عمر یک حکومت وابسته خاتمه داد. این قیام نور آمیدی در دل همه مبارزان راه آزادی بوجود آورد. چرا که نشان داد اگر بخشهای مهمی از مردم ایران هنوز بابت صدور نفت، گاز، عتیقه جات، مغزها و دختران جوان و نوجوان خود بی اعتنائند، هستند ملت‌هایی که دوران خواب و بیهوشی سیاسی را پشت سر گذاشته و از حقوق خود با دادن بهای لازم دفاع می کنند.

شرایط فعلی کشورمان بیش از هر زمان دیگری ایجاب می کند که اگر هنوز کسی به حال فردای این میهن نگران است وارد عمل شود. امروز که در داخل، نوعی حالت خلسه و ناتوانی و در خارج، نوعی گم گشتگی و سردرگمی و انفعال حاکم است نیاز به انسانهای فعال و شجاع و آگاه وجود دارد تا پرچم مبارزه ای را برافراشته نگه دارند که در ادامه آن، دگرگونیهای بنیادی و اساسی به نفع محرومان و ستمدیدگان جامعه ایران میسر است. وقتی که جو مبارزاتی فعال است و شرایط نیز مهیاست، البته تبدیل شدن به مبارز کار دشواری نیست. امروز که قدرتهای بزرگ در حال سو استفاده از نبود یک نیروی ملی و مردمی در دفاع از حقوق ایرانیان هستند نیاز به افراد مبارز احساس می شود. امروز نیاز به من و تو است، فردا شاید دیگر موردی نداشته باشد. باید قبل از حراج ایران کاری کرد.

من آن اندک ایرانیانی را که نمایندگان آگاهی تاریخی و شعور جمعی ملت ایران هستند فرا می خوانم که با خروج از انفعال موجود، با تکیه بر اراده و درک خود، همسانان خویش را در گوشه و کنار جهان پیدا کنند و دست در دست هم آغازگر یک حرکت جمعی متفاوت، اصیل و واقع گرا باشند که هدفی جز دفاع از حقوق و منافع پایمال شده بخش های محروم، ستمکش و استثمارشده جامعه ایران در مقابل غارتگران داخلی و چپاولگران خارجی ندارد.

* *